

يك بحث ادبي

نثر پارسی

(۱)

نثر شیوای پارسی از حیث تعبیر سه مرتبه دارد : عالی ، انیق - یا میانه - و ساده .

نثر عالی

نثر عالی آراسته بفرر الفاظ و صنایع بدیعیه و محسنات بیانیه و لطائف تخیلات و تشابیه است . - سی سال مطالعه و کار لازم است تا کسی ادیب و نویسنده شود ، زیرا که علوم ادبیه بی عمل حاصلی نمیدهد .
برای نبشتن نثری فصیح باید بآثار بلغاء و سبکهای اساتید مانوس شد .

نثر ساده

نثر ساده موجز و بی پیرایه ، لکن سلیس و روان است . نثر هر چند سهل تر و بی تکلف باشد نیکوتر است . - ایجاز ، تعبیر کردن از اصل مقصود است بلفظ کوتاه ، وافی بمراد .

نثر انیق

نثر انیق - یا میانه - دارای جلاء و رشاق و انسجام نثر عالی و سلامت و سهولت الفاظ و صحت و تراکیب و روانی و جزالت نثر ساده است ، مقالات و تصنیفات علمی را بیشتر به نثر ساده می نویسند .

نثر مسجع

برخی از نویسندگان باستان ما نثر مسجع می نبشتند . - مسجع در لغت

بمعنیء آواز کبوتر است . و نثر مسجع آنست که کلمات آخر در قرینه های نثری مطابق یکدیگر باشند ، در وزن و حروف روی ، یا یکی از آنها .

مسجع بر سه نوع می باشد : متوازی ، متوازن ، و مطرف .

مثال مسجع متوازی : همه کس را عقل خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال .

مثال مسجع متوازن : ظالمی را حکایت کنند که هیزم درویشان خریدی

بحیف (۱) و توانگران را دادی بطرح (۲) .

مثال مسجع مطرف : مالکم لا ترجون الله وقاراً وقد خلقکم اطواراً؟

باید دانست که سجع در نظم نیز می تواند بود ، چنانک سعدی درین بیت

آورده است :

چو گل بیار بود همنشین خار بود

چو در کنار بود خار در نمی گنجد

نورالدین عبدالرحمان جامی راست :

ای همه سیمتتان سنگ تو بر سینه زنان

تلخکام از لب می گون تو شیرین دهنان

دلِق (۳) سالوس (۴) مرا پرده ناموس (۵) درید

جلوه تنگ قبایان و تنک پیرهنان

نثر باید فصیح و متلائم و یکدست و هموار باشد ؛ لطائف ادبی و صنایع لفظی

و معنوی اگر بسلامت طبع بدون تکلف بر زبان و قلم روان شود موجب لطف و

ملاحظت است .

(۱) حیف : جور و ظلم . (۲) طرح : انداختن و دور کردن .

(۳) دلِق : نوعی از پشمینه که درویشان پوشند .

(۴) سالوس : خوش گوی ، فریبنده .

(۵) ناموس : نیکنامی ، عصمت ، عفت .

نثر فصیح آنست که تنافر و غرابت و تعقید در آن نباشد ، کلمات طبق دستور زبان پارسی بکار برود ، و ترتیب جمله ها مطابق ترتیب معانی باشد .

چند قطعه نثر پارسی

شکست ننگین نهاوند ایرانیان متحدین را بجمعیت پریشانی مبدل کرد (۲۱ هجری) . تازیان ، که مردمی نیم وحشی و بادیه نشین بودند ، دوست سال بر ایران استیلا داشتند . درین مدت زبان پهلوی ساسانی بیارسی کنونی متقلب گشت .

از تفسیر طبری

اهل نجران دین جهودی داشتند در اول ، پس از آن از حواریان عیسی علیه السلام یکی بقبیله ایشان افتاد ، و نجرانیان از آن حواری علامتها پرسیدند ، و او را نام « فیمون » بود ، ایشان را گفت که : دین جهودی منسوخ است ، باید دست بردارید ، و دین راست دین ترسایی است ، دین عیسی بن مریم ، ایشان همه از دین جهودی دست برداشتند و دین ترسایی گرفتند .
ترجمه هیئتی از علماء ماوراءالنهر در نیمه سده چهارم .

از دیباچه شاهنامه ابومنصوری

سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید ، وما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد ، و نیک اندیشان را و بد کرداران پاداش و بادافره برابر داشت . و درود بر گزیدگان و پاکان و دین داران باد . خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی (ص) و بر اهل بیت و فرزندان او باد .
این مقدمه در حدود سال ۳۴۶ هجری بر شاهنامه نبشته شده است .

از سند باد نامه

زنبوری در صحراء موری دید که بهزار حیلہ دانه‌یی سوی خانه می برد ، گفت : ای برادر ! چه مشقت است که تو اختیار کرده‌یی ، و این چه رنج است

که بر گزیده بی؟ بیا تا مطعم و مشرب من بینی، که اگر از من باز نماند بیادشاه نرسد.

خود پریدن ساخت و مور از پیش دویدن گرفت. چون بدکان قصاب رسید بر گوشت نشست، قصاب کاردی بزد و او را بدو نیمه کرد و بر زمین انداخت. مور چون آن حال بدید در دوید و پای زنبور گرفت، می کشید و میگفت: من کان هذا مرتعه کان هذا مصرعه.

در نیمه نخستین سده چهارم از پهلوی بیاری دری نقل و در سده ششم بخامه توانای خواجه بهاء الدین محمد ظهیری سمرقندی تحریر شده است.

از ترجمه تاریخ یمینی

امیر المؤمنین القادر بالله (ابوالعباس احمد بن اسحاق) خلعتی نفیس و تشریفی گرانمایه (از بغداد برای سلطان محمود بغزنین) فرستاد که در هیچ عهد هیچکس از ملوک و سلاطین بمثل آن کرامت از سرای امامت مشرف نگشته بودند، و او را یمین الدوله و امین الملکه لقب داد. - لقبی که در خزانه لطف الهی مخزون بود از بهر وی و از مشارکت اغیار محفوظ و مصون.

سلطان محمود آن خلعت که برقد معالی او بافته بودند و از موقف خلافت بدان کرامت و سعادت یافته در پوشید و بر تخت سلطنت نشست و امراء خراسان و بزرگان اطراف در مجلس صف کشیدند و پیش تختش بایستادند و بخدمت و طاعت وی کمر بستند (!).

مؤلف ابونصر محمد عتبی، مترجم ابوالشرف ناصح بن ظفر گلپایگانی.

از تاریخ مسعودی

موسی علیه السلام بدان وقت که شبانی میکرد، يك شب گوسپندان سوی حظیره می راند، شبی تازیك و باران به نیرو آمدی، چون بنزدیک حظیره رسید برهیی بگریخت، موسی تنگدل شد و بر اثر وی بدوید، بر آن جمله که چون

دریابد چوبش بزند . چون بگرفتش دلش بر او بسوخت ، بره را بر کنار نهاد و دست بر سر وی فرود آورد و گفت: ای سبحان الله در پس بیمی نبود ، چرا گریختی و مادر را یله کردی ؟

ابوالفضل محمد بن الحسین بیهقی منشی سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی .

از قابوسنامه

در خراسان عیاری بود سخت محتمش و نیکمرد و معروف «مهلَب» نام . گویند روزی در کوی میرفت ، اندر راه پای بر خربزه پوستی نهاد پایش بلغزید و بیفتاد ، کارد بر کشید و خربزه پوست را بکارد همی زد . چاکران او را گفتند :

مردی بدین محتمشی که تویی شرم نداری که پوست خربزه را بکارد زنی ؟! گفت : چون مرا خربزه پوست بیفکند دشمن من او بوده است ، و دشمن را خوار نباید داشت اگر چه حقیر بود .

امیر کیکاوس بن اسکندر بن شمس المعالی قابوس و شمگیر (سال ۴۷۵ هجری قمری) .

از نوروزنامه

قلم را دانایان مشاطه ملک خوانده اند و سفیر دل ، سخن تا بی قلم بود چون جان بی کالبد بود ، و چون بقلم باز بسته شود با کالبد گردد و همیشه بماند .

وقتی امیری رسولی فرستاد بملک پارس با تیغی برهنه ، گفت : این تیغ ببر و پیش او بنه و چیزی مگوی .

رسول بیامد و همچنان کرد . چون تیغ بنهاد ملک وزیر را فرمود : جوابش بده ، وزیر سر دوات بگشاد و یکی قلم سوی وی انداخت ، گفت : اینک جواب . تأثیر قلم صلاح و فساد مملکت را کاری بزرگ است ، و خداوندان قلم را - که معتمد باشند - عزیز باید داشت .

امام عمر خیام (قیاس الدین ابوالفتح محمد نسابوری)

از مجمع النوادر

درسنه ست و خمس مائة در شهر بلخ، در گوی برده فروشان، دسر ای بوسعید جره، خواجه امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند، و من بدان خدمت پیوسته بودم، در میان مجلس از حجة الحق عمر شنیدم که او گفت: گور من در موضعی باشد که هر بهاری نسیم شمال بر من گلفشانی میکند، دانستم که چنوبی گراف نگوید. چون در سنه ثلاثین بنشاور رسیدم چند سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب بود و عالم سفلی ازو یتیم مانده، وی را بر من حق استادی بود، آدینه بزیارتش رفتم، و یکی را با خود بردم که خاک او بمن نماید، مرا بگورستان «حیره» بیرون آورد و در دست چپ گشتم در پایین دیوار باغی خاک او دیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سراز آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه برخاک او ریخته که خاکش در زیر گل نهان شده بود.

نظامی عروضی (احمد بن عمر سمرقندی)

از اسرار التوحید

استاد امام ابوالقاسم قشیری رحمه الله علیه يك شب با خود اندیشید و گفت: فردا بمجلس شیخ بوسعید شوم و ازو بپرسم که شریعت چیست تا چه گوید: دیگر روز بمجلس شیخ آمد و بنشست. شیخ در سخن، پیش از آنکه استاد امام سؤال کند، گفت: ای کسی که میخواهی که از شریعت و طریقت بپرسی، بدان که ما جمله علوم شریعت و طریقت را بیک بیت آورده ایم:

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار. - اینک شریعت.

مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار. - اینک طریقت.

محمد بن المنور در شرح حالات و مقامات شیخ ابوسعید فضل الله.

بقیه دارد